

سبک رفتار



محمد بهمن سلطانی

کرونا، آزمون بزرگ مسئولیت اجتماعی

کسی که ماسک نمی‌زند کلاً تعطیل است!؟

■ **مرضیه بامبری**

مسئولیت اجتماعی یک چارچوب اخلاقی و بیانگر این است که هر نهاد، سازمان یا فردی با یاد با اخلاق و حساسیت نسبت به مسائل اجتماعی، فرهنگی و محیطی رفتار کند تا به نفع جامعه بینجامد. به جمعی بیش از دو نفر اجتماع می‌گویند حال خانه باشد، مدرسه باشد، محل کار یا به وسعت یک کشور. پس طبیعی است که وظیفه هر کدام از این اجتماع و نوع مسئولیت‌ها در آن متفاوت باشد. یعنی اگر شما پدر یک خانواده هستی نقش‌ت در قالب ولی متفاوت است با برخوردی که در جامعه بیرون از خانه نشان می‌دهی. یا به همین نسبت تفاوت رفتار در مترو و یا محل کار و... در یک جامعه آرمانی همه مسئولیت خود را به درستی ایفا می‌کنند و اگر خطا یا اشتباهی مرتکب شوند به آسانی

برایم جدی است یا اینها مرگ را به شوخی گرفته‌اند؟ یعنی این آمار روزانه مرگ ضربدر ۲/۵ را نمی‌شنوند یا جان آدم‌ها برایشان مهم نیست؟ شاید هم فکر می‌کنند مرغ همسایه غاز است و مرگ خوب است ولی برای همسایه! چرا در این جهنم کرونایی که روزگار همه را سیاه کرده داغ بیشتر به دلشان می‌نشانند؟ یعنی نمی‌دانند ممکن است از جمله راهی دیار باقی شوند؟ بدون عروسی و جار و جنجال نمی‌شود خوشبخت شد؟ نیز نخواهد بود و چنین آدمی کلاً تعطیل است. رؤیا کمالی

■ **ماسک کوچک‌ترین وظیفه اجتماعی است**

این روزها زدن ماسک از نمونه‌های بارز مسئولیت‌پذیری است. اگر کسی را بدون ماسک در خیابان یا جمعی دیدید بی‌مسئولیتی‌اش را به تمام وظایفش در عرصه‌های مختلف تعمیم بدهید. زیرا کسی که خودخواهانه از زیر بار مسئولیت حیاتی در دوره پاندمی شانه خالی می‌کند به یقین پدر، همکار یا همسر مسئولی نیز نخواهد بود و چنین آدمی کلاً تعطیل است. رؤیا کمالی ۳۷ساله خانه‌دار می‌گوید: «همسایه‌ام می‌خواست برای همسرش سوپ بپزد، آمد در خانه به او هویج دادم. وقتی حالشان را پرسیدم گفت همسرش تب دارد، بدنش درد می‌کند و می‌خواهد تا وقتی جواب تستش می‌آید درمان احتمالی را آغاز کند ولی درنک ماجرا اینجاست که عصر دست بچش را گرفت و برد شهر بازی، بعد هم خانوادگی برای فرار از مال‌های روزمه به فروشگاه رفتند و کلی خرید کردند. در دم کوران آدم‌های شدم که در تمام این چند ساعت با او در تماس بودند. خدا می‌داند با این بی‌احتیاطی جان چند نفر به خطر افتاده است. فردای آن روز وقتی دیدمش در شوخی‌هایم حرف ماسک را وسط کشیدم. صریح پاسخ داد هنوز که جواب تستش نیامده. بعد هم نه سرفه دارد نه عطسه، فقط بدنش درد می‌کند. مشت نمونه خروار است. شما این همسایه ما را تعمیم بدهید به کل جامعه. چند نفر تست داده‌اند و در ۷۲ ساعت انتظار برای دریافت پاسخ ناقل بیماری بوده و عده زیادی را مبتلا کرده‌اند؟ یا فکر کنید چند نفر کرونای خفیف دارند ولی به خاطر طرد نشدن از محیط کار و دوستان آن را بروز نمی‌دهند و در جامعه خیلی عادی رفتار می‌کنند انگار هیچ ویروس شادخوری در جانشان لانه نکرده است. یا همه برای هم نسخه رعایت پروتکل می‌پیچیم ولی به خودمان که می‌رسد می‌گوییم حساب ما جداست، ما رعایت می‌کنیم! یکی گفت مراقبم و رفت شمال، یکی گفت مراقبم و رفت زیارت، یکی رفت مرکز خرید غیر ضروری و عده زیادی هم به مناسبت‌های مختلف دور هم جمع شدند و در حالی که بدون ماسک بودند ادعا داشتند پروتکل را رعایت می‌کنند. حالا شما تصور کنید با این حجم از مسئولیت‌پذیری، دل‌تانا نخواهد پایش را از روی خررهمان بردارد و راهش را بیکند و برود.»

وی ادامه می‌دهد: «باور کنید من اگر دختر داشتم و در این برهه خواستگار داشتم حتماً نگاه می‌کردم به رفتارش با این ویروس. اگر اهل ماسک نبود، اگر پیشنهاد عروسی و مهمانی و کافی‌شاپ داد درجا جواب منفی می‌دهم، نه این که شعار باشد. نه! اولی به عقیده من کسی که برای سلامتی خودش در وهله اول و سپس جان عزیزانش احترام قابل نیست، چنان دختر من هم برایش مهم نیست و نمی‌تواند مسئولیت یک زندگی را بر عهده بگیرد. زمانی آنها که دلسوز بودند داوطلب جبهه می‌شدند. حالا دلسوزی یعنی مراقبت و صیانت از جان خودت و دیگران. چرا عده‌ای فکر می‌کنند فقط آنها نفس‌شان در ماسک می‌گیرد، فقط آنها با ماسک زیر عینک ناراحتند یا روی بینی و صورتشان خط می‌افتد؟ قبحه آدم نیستند؟! یعنی معنی اضطراب را نمی‌فهمند؟»

■ **مرگ را به شوخی گرفته‌اند!؟**

خدا می‌داند روزهای پیش از محرم شی چند بار بوق‌بوق کاروان عروس را می‌شنیدم. کاروانی که دیگر برایم نماد شادی و زندگی نبود و بوی مرگ به منشام می‌رسید. با خودم می‌گفتم من در این دنیا نیستم و کرونا

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۸۴۷۱

د

این روزها زدن ماسک از نمونه‌های بارز مسئولیت‌پذیری است. اگر کسی را بدون ماسک در خیابان یا جمعی دیدید بی‌مسئولیتی‌اش را به تمام وظایفش در عرصه‌های مختلف تعمیم بدهید. زیرا کسی که خودخواهانه از زیر بار مسئولیت حیاتی در دوره پاندمی شانه خالی می‌کنده یقین پدر، همکار یا همسر مسئولی نیز نخواهد بود و چنین آدمی کلاً تعطیل است

نقدپذیرند و در جهت اصلاح رویه برمی‌آیند ولی در جامعه‌ای که مردمش هر کدام ساز خودشان را می‌زند و تک‌بعدی به شیوه خودشان تصمیم می‌گیرند، فقط به رأی خود احترام قائلند و همه جامعه منهای خود را در اختیار خودشان می‌دانند نمی‌توان انتظار اصلاح و پیشرفت داشت. شاید یک کشور پیشرفت تکنولوژی پرشتایی در رقابت با سایر ملل داشته باشد ولی برای پیشرفت و اعتلای فرهنگ آن جامعه باید به یک وحدت جمعی رسید. چیزی که متأسفانه اکنون فقدانش در کشورمان بیداد می‌کند. این روزهای سیاه کرونایی حال همه را بد کرده و کلاف غم و ماتم را به دست و پای افرادی بسیار پیچانده است. حالا پیش از هر وقت دیگری مسئولیت اجتماعی معنی می‌یابد و اگر هر یک از ما شخصاً و وظایف اجتماعی خود را به درستی ایفا کنیم زودتر به ایمنی جمعی خواهیم رسید.

■ **عزاداری بدون رعایت شیوه‌نامه**

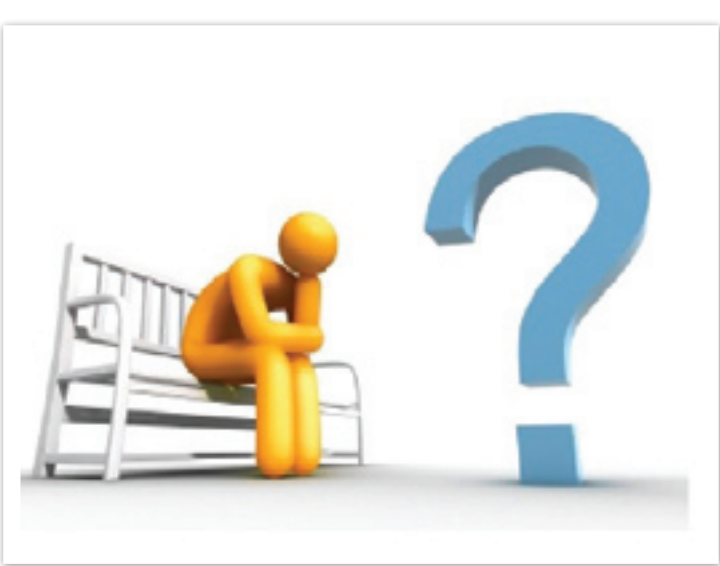
بعضی‌ها من را یاد زمان انقلاب می‌اندازند. می‌خواستند از دست سلاواک در امان بمانند در خانه تجمع می‌کردند. مسجد و دورهمی ممنوع بود ولی بساط سبزی پاک کردن و آتش زدنری خانم‌ها خوش محفل سیاسی بود و همفکرها را دور خودش جمع می‌کرد. با اینندای که برای فرار از پلیس از بیزاهه می‌رود. حالا هم مثل آن روز شده. خیلی‌ها به خاطر شیوه‌نامه‌های بهداشتی فعالیت دسته‌ها و تکیا را به خانه کشانده‌اند. فکر می‌کنند ویروس فقط با دسته و زنجیر و میکروفون مداح دست به بقیه است. فکر می‌کنند زدن ماسک در دست اجباری است ولی خاله و عمه و زن همسایه احترام می‌کنند و تذکر نمی‌دهد. این‌طوری هم دل‌مان دلی می‌شود و حال و هوا عوض می‌کنیم، هم دو قطره‌اشک برای سیدالشهدا(ع) می‌ریزیم. مداح و دورهمی و پذیرایی و فاصله کمتر در خانه‌ها یعنی سلام دل‌تانا سلام مرگ دسته‌جمعی! اگر بیماری زمینهای دارید، اگر کمی بی‌حالی‌د و بدنتان کوفته است، اگر احساس می‌کنید جلوی کولر خوبه‌باید و بدنتان چابیده لطفاً به مراسم نروید و به بهانه اراتد به امام حسین(ع) و شرکت در عزاداری خانواده دیگری را به سوگ نشانانید.

■ **مسئولیت اجتماعی در فضای مجازی**

یادتان باشد هر کدام از ما علاوه بر زندگی واقعی در دنیای واقعی مسئولیتی در دنیای مجازی داریم. این روزها بسیاری از تصمیم‌ها و فرهنگ‌های اجتماعی بر حسب نظرات و استقبال کاربران اتخاذ می‌شود. پس ما بدون اینکه از خانه بیرون برویم در حال انجام وظیفه هستیم. هر لایک بی‌ربط از آدم‌های غیرواقعی یعنی ضربه بر پیکره فرهنگ پیروی از هشتگ‌های بی‌مورد و بزرگ جلوه دادن زندگی خودمان در فضای مجازی ممنوع!

الان که همه مردم میهن دردی بزرگ بر سینه دارند روانیست عکس سفره‌های رنگین و سفره‌های کیش و آنتالیا را استوری کنیم. حق نداریم خودمان تبلیغ زیر پا گذاشتن پروتکل‌ها را کنیم و سپس برای حفظ ظاهر هشتگ در خانه بنامینم بزینم. بلاگرها این روزها نقش مهمی در افکار عمومی دارند. آنها بس تولید محتوای غیراساسی و زندگی‌های لاکچری غیرواقعی مردم را به بیراهه می‌کشاند و شما را وامی‌دارند در این روزهای کرونایی از مراکزى که آنها برایتان تبلیغ می‌کنند خرید کنید. آنها به خاطر درآمدهای نجومی خودشان شما را به دام کرونا می‌کشاند و به دل مراکز خرید و چراغ‌ها و... می‌فرستند. آنها فقط به فکر پول هستند و شما پلکان خوبی برای این خواسته‌شان هستید. زندگی اغلب آنها غیرواقعی است. یادتان باشد آنها مجبورند برای شمولیت محتوای هرچند مزخرف کنند ولی شما مجبور نیستید صفحاتشان را دنبال کنید. این روزهای سخت برای همه مردم خواهد گذشت و آخرش روسیاهی به زغال می‌ماند. کاش بعد از تمام این هیاهوها و سپری شدن این روزهای سخت دادگاهی عمومی تشکیل شود و تمام آدم‌هایی که در این یک سال ونیم نقشش در دل زدردگی حتی یک نفر داشته‌اند مجازات شوند. آنها که ساز مخالف زدند، آنها که مردم را از واکنس ترسانند، آنها که خندیدند و کرونا را به تمسخر گرفتند، آنها که آب مقطر به جای واکنس ساختند تا جیب مردم بی‌گناه و ترسیده را خالی کنند، آنها که ماسک نزدند، آنها که عروسی گرفتند و همه آنهايي که با خودخواهی تمام به گسترش و جولان کرونا دامن زدند.

سبک نگرش



بیماری مسری در سراسر جهان در حال پخش شدن است

آیا بیش از همیشه

به پایان حیات می‌اندیشیم!؟

ما ادامه خواهد داشت. معنای زندگی ما، در زمان حال، به وجود نسل‌های آینده وابسته است؛ اگر نسل آینده‌ای در کار نباشد، ما به شدت خودخواه، مستعد ظلم، بی‌روح و بی‌اعتنا به رنج خواهیم شد. من با رجوع به خودم می‌توانم نکته شفلر را در یابم: فکر کردن به این که نسل پسرم ممکن است آخرین نسل بشر باشد، مرا دچار هراسی کودکانه می‌کند. نمی‌توانم به خودم این اجازه را بدهم که خاموش شدن نوع بشر را تصور کنم؛ نه حتی با بی‌آزارترین وجه ممکن، یعنی با نازایی.

بهترین سکانس «فرزندان انسان» در اواخر فیلم است و در طول نبرد یونین در یک مجتمع مسکونی پیش می‌آید. وقتی در میان کشت و کشتار، صدای گریه کودککی شنیده می‌شود، همه از کاری که انجام می‌دهند دست می‌کشند. چندین متوقف می‌شود، نه برای محافظت از آن کودک، و نه برای تهدید او، بلکه فقط برای اینکه به آن کودک نگاه کنند؛ از نظرشان کودک جذاب و فوق‌العاده می‌آید. تر جیح می‌دهند به جای پناه گرفتن از گلوله‌ای شلیک‌شده یا چاقو زدن به کسی که به سمتشان حمله کرده، صدای گریه آن کودک را بشنوند. کودک قطر‌مای است؛ از اخلاق که به دنیای خاکستری و اخلاق‌زدوده می‌چکد؛ سوسویی است از امکاتی که می‌گوید شاید واقعا زرش را دارد.

برای حفظی که می‌گوید مهم‌اند چون هر نسلی وقتی به نسل‌های آینده مهم‌اند چون هر نسلی وقتی به امکان خیر و شرر در زمانه خودش می‌اندیشد، آنها را در نظر می‌گیرد. فیلم هم چنین چیزی می‌گوید و شفلر نیز با آن موافق است. اما بهتر این بود که شفلر در اشتباه باشد. چرا؟ زیرا ما یک چیز را به قطع می‌دانیم: همیشه نسل آینده‌ای در کار نخواهد بود. این واقعیت است. اگر ویروس ما را نکشد، اگر خودمان همدیگر را نکشیم، اگر موفق شویم همه چیز را تا جای ممکن پایدار کنیم، باز هم، آن آرامبخش بزرگ جهانی از آسمان بر شوقتمان می‌آید. می‌توانیم دل خودمان را با داستان‌های آرام‌بخش، مثل قصه فرار به سیاره‌های دیگر خوش کنیم.

اما واقعیت این است که ما مخلوقات بدن مندم، و این یعنی جزو چیزهایی هستیم که در مقیاس زمان زمین‌شناختی تا ابد باقی نخواهیم بود. به همان قطعیتی که روزی مرگ تک‌تک ما فرامی‌رسد، مرگ گونه انسان نیز فراخواهد رسید.

اینجا بخرانی در زمان زندگی پدیدار می‌شود، بحرانی که با احساس نزدیک شدن به آخر خط، عمیق‌تر هم خواهد شد. بنای شفلری محکوم به فروپاشی است. درست همان‌طور که این تصور که بقیه تصمیم‌دارند به‌زودی دست به اختکار مواد غذایی بزنند، منجر به کمبود مواد غذایی می‌شود، دورنمای آینده دور افسرده و بی‌شعر و دل‌درده هم ظرفیت آن آینده دور را برای معنابخشی به آینده نزدیک‌تر از بین می‌برد، و به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند- با نوعی اثر گلوله برفی معکوس- تا برسیم به امروز که آن هم افسرده و بی‌شعر و دل‌درده خواهد شد.

برای مدتی مدید فلسفه و دیگر رشته‌های علوم انسانی دل‌مشغول ایسن بوده‌اند که چطور به پیشرفت‌های دست یابند که هم‌سنگ پیشرفت‌های علوم تجربی باشند. اما این علوم نیستند که به ما می‌گویند چطور باید بسا این واقعیت کنار بیاییم که که تلاش‌محدود علمی ناممکن است و انسان و پیشرفت‌های او روزی به آخر خواهند رسید.

ترقی نداشته‌اند. کار آنها کسب و انتقال فهمی از ارزش‌درونی تجربه بشری است؛ این کاری است که همه چیز ناپدید خواهد شد عیان می‌شود.

این وظیفه اصحاب علوم انسانی است که مطمئن شوند، اگر و آنگاه که سناریوی نازایی جریان یابد، چیزها و مسائل اهمیت خود را برای مردم از دست ندهند.

■ **نقل و تلخیص از: وب‌سایت ترجمان / نوشته: اگنس کالارد**

/ ترجمه: حسنی سهرابی فر / مرجع: پوینت

■ **تلخیص: سلما سلطانی**
اگر دیگر هیچ بچه‌ای به دنیا نیاید، چه می‌شود؟ آن آخرین سال‌هایی که آخرین نسل بشر روی زمین زندگی خواهند کرد، چگونه سپری خواهد شد؟ حالا به لطف رکورد‌های دمای جهانی که هر ماه شکسته می‌شود و با نازا می‌ها و دیوانگی‌هایی که جهان را بر داشته است، تصور اینکه روزی سیارهٔ زمین از انسان‌ها خالی شود، واقعی‌تر از همیشه است. اگنس کالارد، فیلسوف مشهور این روزها، می‌گوید شاید بهتر باشد که از همین امروز، خودمان را برای آن روز آخر آماده کنیم.

بیماری‌ای مسری با نرخی تصاعدی، در سراسر جهان در حال پخش‌شدن است که همه‌مان را مبتلا می‌کند و بعضی را می‌کشد. این بیماری همه‌گیر فقط تازه‌ترین و غیرمنتظره‌ترین مصایبی از این سنخ است که برای انسان پیش آمده. ما به سرعت در حال جایگزینی زیست‌گاه‌های طبیعی خود با زیست‌گاه‌هایی هستیم که از طرفی ساخته بشر است و از سوی دیگر روشن شده که مدیریت آن برای ما دشوار است؛ موقعیتی که با تعبیر تلطیف‌شده «تغییر اقلیم» از آن یاد می‌کنیم. دهه گذشته در سیاست، شاهد خیزش نازا می‌های مندی در سراسر دنیا بوده‌ایم، و رهبران تعدادی از کشورها کارهایی کرده‌اند که حق داریم بر خلاف گذشته، دیگر به آینده دم‌وکراسی خوشبین نباشیم. با در نظر گرفتن اینکه تکنولوژی مدام دارد ارزان‌تر می‌شود، تسلیحات- من جمله سلاح‌های کشتار جمعی- پنهانی و بدون جلب توجه تکثیر می‌شوند، و همه این‌ها در شرایط رشد اقتصادی کم و دست‌مزد‌های ثابت، دست‌کم در بیشتر ثروتمندترین کشورهای جهان، در حال وقوع است.

شاید به پایان دنیا نرسیده باشیم، اما مطمئناً به جایی رسیده‌ایم که به پایان می‌اندیشیم. ظاهر مشکلات پزشکی و زیست‌محیطی و سیاسی و اقتصادی و بدون نظامی قوای خود را متحد کرده‌اند تا به ما گوشزد کنند قرار است یک روز، داستان نوع بشر به پایان برسد. این فکری بسیار درناک است و مسئله فلسفی جدی‌ای را پیش می‌کشد.

فیلسوفی به نام ساموئل شفلر این مسئله را با ارجاع به «سناریوی نازایی» در فیلم «فرزندان انسان» مطرح می‌کند. در این فیلم دیگر کسی نمی‌تواند با رادار شود و آگاهی از اینکه نوع بشر هیچ آینده‌ای ندارد جهانی را به وجود آورده است پر از فاجعه و به همان اندازه مملو از بی‌اعتنایی. در طول فیلم شاهد رنج‌هایی عظیم هستیم، تروریسم و نسل‌کشی نژادی، و به نظر می‌رسد که دیگر هیچ‌یک برای کسی واقعا مهم نیست.

در نگاه اول، باور کردنی نیست که صرفاً دانستن اینکه «ما آخرین انسان‌ها» هستیم به چنین فروپاشی اخلاقی و سیاسی‌ای منجر شود. اما شفلر باور دارد که این وضع ممکن است. او چنین توضیح می‌دهد که بسیاری از اعمال ما- مثل جست‌وجو برای پیداکردن درمان سرطان، ساختن بنایب تازه، سرودن شعر یا نوشتن مقاله‌های فلسفی، جنگیدن برای آزمانی

سیاسی و تربیت اخلاقی فرزندان‌مان که امیدواریم سینه به سینه به ارث برسد- بالاخره از جهاتی وابسته به این است که فرض می‌کنیم دنیا پس از بیماری‌ای مسری با مبتلا می‌کند و بعضی همه‌مان را مبتلا می‌کند و بعضی را می‌کشد. این بیماری همه‌گیر تازه‌ترین و غیرمنتظره‌ترین مصایبی از این سنخ است که برای انسان پیش آمده است